

تعلیم و تربیت، رویکردی جامعه‌شناسانه

دکتر سعید وصالی
عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده:

داشتن رویکرد جمعی ما را به ابعادی از تربیت در کتاب نهج البلاغه هدایت می‌کند. آمادگی حضور در حیات جمعی مستلزم آگاهی و دانش است که مسئولیت را پرورش می‌دهد. بنابراین، علم با تجربه قرین می‌شود تا به «علم نافع» بدل گردد. نیل به آگاهی مستلزم درک تاریخی است تا فرآیند حیات که پایان آن زمان حال است در دایره آگاهی آدمی وارد شود.

اگرچه مفاهیمی نظیر «سرمایه انسانی» و «توان‌مندی‌های او» ظاهراً به شکل تازه‌ای مطرح می‌شوند اما در آثار گذشتگان و از جمله در نهج البلاغه طرح شده‌اند. انسان دارای توانایی‌های عظیمی است که مقدمه بروز آن «مسئولیت» او است و عامل اخیر در پرتو «مختار بودن» وی حاصل می‌آید و جامعه از این طریق به آگاهی می‌رسد. توأم شدن مسئولیت و آگاهی، موجبات ظهور «تعهد اجتماعی» را فراهم می‌آورد. ارتباطات زبانی ابزارهایی برای رسیدن به جامعه مورد نظر و تحرک اجتماعی را به دنبال خواهند آورد. از لحاظ تربیتی، منشأ این بویایی به شخصیت آدمی باز می‌گردد که ضمن حضور اجتماعی کسب کرده است. در تفکیک نهادن میان تمدن‌های مسیحی و اسلامی می‌توان همین عوامل را به میان آورده و به درک دوران درخشان اولی و تاریکی‌های دومی واقف شد.

واژگان کلیدی

هدایت، آگاهی، مسئولیت، آزادی، شناخت، ارتباط، تعهد، مشارکت

طرح مسأله

نحله‌های فکری در صدد سامان‌دهی حیات بشری‌اند. ادیان نیز در این زمینه مدعی هدایت انسان بوده

و سعی در استقرار اخلاق ویژه‌ای دارند. موضوع تربیت راهی به سوی حیات مطلوب است که آدمیان را در جهات خاصی راهنمایی می‌کند و با استفاده از نیروهای درونی وی و بهره‌گیری از امکانات حیات، مسیر ویژه‌ای را در تربیت انسانی می‌گشاید. در این زمینه اسلام و مکتب تشیع پیام‌های خاصی دارند که قابل ملاحظه و بررسی است. هنگام مطالعه نهج‌البلاغه به مجموعه‌ای از تعابیر تربیت می‌رسیم که راهگشای بشر در زمان‌های مختلف‌اند. این پیام‌ها چه سخنی با انسان امروز دارند؟ آیا دنیای جدید می‌تواند از آنها استفاده کند؟ آیا آدمی همچنان حاجت به این رهنمودها دارد؟ آیا این سخنان در دنیای پیشرفته کماکان با اهمیت محسوب می‌شوند؟ آیا علم آموزش و پرورش مدرن (Education) می‌تواند از این سخنان که بیش از یک هزار سال از عمر آن‌ها می‌گذرد استفاده کند؟ این مقاله سعی نموده است تا با استفاده از برخی تعابیر کتاب نهج‌البلاغه (عمدتاً حکمت‌ها و نامه‌ها) پاسخهایی را برای سؤالات فوق فراهم آورد.

مقدمه

فرازهای نهج‌البلاغه حاوی یک رویکردی جمعی‌اند و فرد را در جمع مورد توجه قرار می‌دهند و توصیه‌ها در پروراندن همین رویکرد صورت می‌گیرد. فرد باید آمادگی لازم را برای ورود به عرصه اجتماعی بیابد. این نحوه تربیت واجد خصلت جمعی است. چنین نگرشی در امر تربیت، ما را به این ایده هدایت می‌کند که دانایی و آمادگی مبنای آن است.

از نظر امیر، آگاهی و دانش زمانی مفید فایده است که انتشار یافته باشد و همگان را بهره‌مند سازد. تشخیص فایده‌مند بودن یا فایده‌مند نبودن آگاهی و دانش نیز در هیچ جایی از کلام امیر در بیرون از جامعه طرح نشده است یعنی همگان خود مسئول گزینش آگاهی مفید و طرد آگاهی غیرمفید‌اند. (علم نافع و ... اتفاقاً کسانی که خود را در جامعه‌الگوی دیگران قرار می‌دهند باید ابتدا به تعلیم نفس خود پردازند و نه دیگران - (حکمت ۷۰). دیدگاه امیر نقطه مقابل دیدگاه کسانی مثل افلاطون قرار دارد که حکیمان را سران جامعه می‌داند و علم و حکمت را خاص آنان می‌شمارد. برعکس، آموزه‌های ایشان در جهت فراگیر شدن دانش است.

«الحکمة ضالة کل مؤمن فخذوها ولو من اقواء المنافقین»

«حکمت گمشده هر مؤمنی است، پس آن را فراگیرید حتی اگر از دهان منافقین

باشد» [الماسی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۶].

به دنبال مخالفت اسلام با پدیده شوم برده‌داری و تفاوت‌های طبیعی و نژادی، همگان اجازه تعلیم و تعلم را می‌یابند و بلکه به این کار موظف می‌شوند.

پیروان ادیان از نقاط مختلف جهان برای مشاهده شرایط و اوضاع جامعه مسلمان به مدینه می‌آمدند و در این میان برنامه‌های آموزشی علی‌السلام نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد. حضرت علی‌السلام را واضع ادبیات حکیمانه و دستور زبان عرب دانسته‌اند. او بود که علم قرائت را به دیگران یاد داد. در این برنامه، به دنبال طرح مباحث صرف و نحو، علم تفسیر، فقه و حقوق قضایی، مدنی و سیاسی اهتمام خاص داشت و به مسایل تعلقی و عرفان نیز کمال توجه معطوف می‌شد [همان، ۲۰۷].

در نهج‌البلاغه می‌خوانیم که:

«العلم مقرون بالعمل» [حکمت ۳۵۸].

دانایی و آگاهی باید با عمل توأم باشد و در غیر این صورت بی حاصل است. علم باید به «تجربه» درآید و در عمل، علم بودن خود را اثبات کند، نگرش ارسطویی و نه افلاطونی، (فروغی، ۱۳۴۴، ص ۳۴).

حضرت امیر(ع) در حکمت ۳۶۴ خطاب به جابر می فرماید که قوام دین و دنیا به ۴ چیز است: ۱- عالمی که علم خود را به کار برد و جاهلی که از آموختن ننگ نداشته باشد. از این سخن انتشار علم حاصل می شود. علم پدیده‌ای جمعی می شود، اگر آگاهی در نزد همگان باشد استقرار می یابد و با یک جامعه آگاه و بر محوریت آگاهی روبه‌رو می شویم. اصولاً سلامت، آرامش و آسایش در جامعه‌ای مستقر می شود که جهل از میان برود، آگاهی ناراستین جای را بر آگاهی راستین تنگ نکند و دانایی جای نادانی را بگیرد (الناس اعداء جاهلوا) یاد دادن مقدم بر یاد گرفتن است. دانایان باید سعی در یاد دادن نمایند تا با انتشار آگاهی و دانایی، جامعه دانایی محور حاصل آمده و از آگاهی مشحون شود. (قصار ۴۷۰، اخذاً. علی اهل الجهل...).

تعلیم و تربیت نوعی «نظارت اجتماعی» است. در این حالت، تعلیم و تربیت از شکل «ادبی» خارج شده و شکل «علمی» به خود می گیرد. چرا که وقتی علم انتشار یابد دیگر نهادهای خاص، مسئول تربیتی نیستند و انواع دستگاه‌ها به انتشار علم یاری می‌رسانند، از جمله دستگاه‌های صنعتی. در این حالت، علم در تولید به کار می‌رود، در تقسیم کار و ... که البته سخن امام ناظر به این قسمت نیست بلکه انتشار علم که در همه ابعاد اجتماعی رخ می‌دهد استفاده از آن را در جهات گوناگون امکان‌پذیر می‌نماید.

- در ارتباط با توجه به علم و (تربیت و تعلیم) اخلاق و ویژه‌ای انتشار می‌یابد. امام با اظهار مطالبی که در بردارنده آموزه‌های تربیتی است، در صدد انتشار اخلاقی دینی است. در مطالعه فرازهای نهج البلاغه درباره تعلیم و تربیت و توجه به علم و آگاهی به این نکته تفتن می‌یابیم که در جامعه مورد نظر امیرالمؤمنین اعتقاد و دانایی بیش از احساسات اهمیت دارند. مردم باید با توجه به عقاید و باورها به برقراری ارتباط اجتماعی بپردازند و نه بر مبنای احساس (باتامور، م: منصور و حسینی، ۱۳۵۷، ص ۵-۱). این امر می‌تواند به عنوان خصلت اخلاقی دینی مطمع نظر قرار گیرد.

به علاوه، نکته‌ای که می‌توان از این نحوه برداشت از کلام امیر، به دست آورد آن است که سخنان ایشان موجبات حرکت جامعه در مسیر اخلاقی را فراهم می‌آورد. نوعی از جامعه که بر اساس آگاهی و دانش شکل گرفته و نهادهای علمی و آگاهی‌بخش در آن استقرار یافته‌اند، به تدریج سلسله‌ای از اصول اخلاقی را به همراه می‌آورند که ساختار و فرآیند تغییر و تحول آن را نشان می‌دهند. در این حالت، اصول اخلاقی از متن جامعه متبلور می‌شوند و منعکس کننده کیفیت انتشار دانش و آگاهی در جامعه‌اند.

سخنان امیرالمؤمنین(ع) در شکلی از ساختار اجتماعی ایراد می‌شوند که عناصر و نهادهای آن تحول چندانی پیدا نکرده‌اند. این جامعه از لحاظ فکری و عقیدتی هنوز در سطح نازل قرار دارد. اما امیر متذکر می‌شوند که اگر چه با پیشینیان زندگی نکرده‌اند، اما در اوضاع و احوال آن‌ها دقت نموده

و درباره آنان معرفت پیدا کرده‌اند. این شناخت به نحوی است که گویی حضرت با آن‌ها بوده‌اند. وجود معرفت نسبت به گذشتگان به واسطه تأمل و تدبر در تاریخ حاصل می‌آید و می‌تواند فرد را از تسلط بر اوضاع و احوال اجتماعی برخوردار سازد که حجاب زمانی و مکانی به کنار زده می‌شود و نگرش فراگیری پدید می‌آید.

معرفت جهان‌شمول، زمانی پدید می‌آید که آدمی بتواند رابطه معرفت را با حیات اجتماعی در یابد و نسبت لازم را در بین آگاهی و جامعه برقرار سازد. سخنان تربیتی امام علیه‌السلام به فرزندشان (نامه ۳۱) حاکی از وجود چنین خصیصه‌ای است. عالم به گذشته و تاریخ و نیز عالم به زمان بودن از ایشان مربی تمام‌عیاری ساخته است که قادر به تعلیم و تربیت فرزند خویش و نیز دیگران می‌باشد و بدین دلیل توصیه‌های ایشان جدی گرفته می‌شوند.

سرمایه انسانی، توان‌مندی

آدمی به عنوان عنصر کیفی، همچون سرمایه‌ای معنوی ظاهر شده و واجد کلیت است و در ارتباط با یادگیری و درک از حیات به توفیقاتی دست می‌یابد که او را در مسیر «شدن» دایم قرار می‌دهد. «اتزعم أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر» این انسان قادر به تأثیر نهادن بر فرآیند توسعه خواهد بود.

«سرمایه انسانی» به مسئولیت (نمایندگی) و «توان‌مندی‌های انسانی» به آزادی انسان اشاره دارند. بنابراین، دو مفهوم بالا، تحت عناوین «مسئولیت» و «آزادی» از هم تفکیک شده و سپس به هم می‌رسند. یعنی این دو مفهوم با هم تفاوت‌هایی دارند اما سرانجام در کنار هم قرار می‌گیرند و انسان کامل را می‌سازند. این هر دو مفهوم، به نقش انسان و توانایی‌ها و مهارت‌هایی که تحصیل می‌کند، تأکید می‌ورزند.

اگر دیدگاه امیرالمؤمنین مبنی بر اینکه انسان خود «عالم اکبر» است مفروض باشد، لاجرم باید موضوع توانمندی آدمی در جهت آزادی روزافزون او برای تبلور هرچه بیشتر آن عالم اکبر مورد توجه قرار گیرد. آموزش‌ها و دانش آدمی لزوماً باید در مسیری پیش برود که خلاقیت‌ها و ابداعات انسانی هویدا شوند. توانمندی و آزادی ارتباط بسیار نزدیکی با هم دارند. در نتیجه، اگر از سرمایه انسانی سخن می‌گوئیم و اگر آدمی را دارای نیروهای بالقوه می‌دانیم باید بپذیریم که این سرمایه انسانی و شکوفایی این نیروهای بالقوه در گرو آزادی آدمی برای اندیشه‌ورزی و تدارک و تمهید آن شکوفایی‌ها است. تنها در فعلیت بخشیدن به این شرایط و آماده‌سازی این اوضاع و احوال است که می‌توان از سرمایه انسانی سخن گفت. در غیر این صورت، با انسان همچون «جرم صغیری» روبه‌رو خواهیم بود که ناکارآمد، ناآگاه، رشدنا یافته و کوتاه‌فکر است. جامعه رشدیافته مورد نظر امیرالمؤمنین آموزش‌ها و تعلیماتی را لازم دارد که آدمی را از وضع اخیر رهایی بخشد و این، سخن برجسته‌ای در کلام امام علی علیه‌السلام است.

دیدگاه «توان‌مندی‌های انسان» ارزش‌های انسانی را هم شامل می‌شود. این دیدگاه از عنصر آدمی فقط تولید کننده کالا بودن را به رسمیت نمی‌شناسد بلکه آموزش‌ها علاوه بر تأثیرشان در تولید کالا، به آگاهی، برقراری ارتباط و اهمیت یافتن انسان در روابط و ... نیز می‌انجامد که صد البته عناصر بسیار ارزشمندی هستند. بنابراین، می‌توان به عنوان یک نتیجه، اظهار داشت که (مسئولیت) و (آزادی) ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند. تنها در صورت اختیار آدمی است که مسئولیت به عنوان

امری لازم، پدیدار خواهد شد. و اگر آزادی‌ای مطرح نباشد نمی‌توان از مسئولیت و وظیفه و ادای دین سخن گفت.

درباره آموزش‌های مربوط به «مسئولیت» و «آزادی» می‌توان از نظم اجتماعی سخن گفت. بدان معنا که افعال و کنش‌های آدمیان مجموعاً در خلال حیات جمعی صورت می‌گیرد و هر فرد تصمیم خود را در خلال حیات اجتماعی اتخاذ می‌کند و از این رو، تصمیم وی لاجرم با تصمیم افراد دیگر در آن جامعه جفت و جور می‌شود و سرانجام تصمیمات همگان در یک نگاه ساختاری انسجام می‌یابد. طی روابطی که انواع تصمیمات افراد با یکدیگر برقرار می‌سازند یک انتظام اجتماعی (social ordering) پدید می‌آید که برآیند مجموع تصمیمات افراد است که آزادانه برگزیده‌اند. بدیهی است که تصمیمات آزادانه افراد، نمی‌تواند بدون توجه به مسئولیت اجتماعی اتخاذ شده باشد.

این سخن بدان معنا است که داوری و انتخاب آدمی درباره عمل، فقط به ویژگی‌های ذاتی آن عمل بازمی‌گردد بلکه داوری‌های آدمی یک بنیاد اجتماعی دارند و در شرایط اجتماعی محقق می‌شوند. چنین قضاوت‌هایی را درباره یک عمل، می‌توان قضاوت‌هایی نامید که به صورت رویه و در قالب فرآیند صورت می‌گیرند. این فرآیند و رویه در حیات جمعی شکل می‌گیرند. همین فرآیند و رویه به معنای عملی است که در وضع آزادی آدمی و در حالت مسئولیت داشتن وی صورت می‌گیرد. امرتیا سن این سخن را در کتاب خود «عقلانیت و آزادی»، به طور مبسوط توضیح می‌دهد [Sen, 2003, p. 396+].

در حقیقت، اجتماعی شدن آدمی می‌تواند قضاوت و انتخاب انسان را در جهت خاصی به حرکت درآورده و انگیزه لازم را پدید آورد. عامل انتخاب می‌تواند شکاف موجود بین آنچه فرد انتخاب کرده و آنچه مایل به انتخاب آن بوده است را پر کند. عامل گزینش، همانا یک امر اجتماعی است که باید تلفیق شده و شکاف پدید آمده را پر کند [همان، ۱۳۹۸].

در این حالت است که انسان بر اساس هنجار مسئولیت اجتماعی به دیگران یاری خواهد رساند بدون آنکه انتظار کمک‌رسانی از جانب آنان را داشته باشد. در حقیقت، فرد به واسطه فرآیند اجتماعی شدن یا جامعه‌پذیر شدن (Socialization) به گونه‌ای عمل خواهد نمود که زندگی اجتماعی به او آموخته است [Myer, David, 1988, P.450].

یکی از روانشناسان به نام دونالد کمپیل در پاسخ به این سؤال که «اگر منافع شخصی فرد به طور اجتناب‌ناپذیر پیروز میدان رقابت ژنتیک است، پس چرا دیگرخواهی غیرمتقابل (non-reciprocal altruism) رخ می‌دهد؟ اظهار می‌دارد که جوامع انسانی، قواعد «اخلاقی» و «دینی» را رشد داده‌اند تا در برابر تمایلات «زیستی» که جهت خودخواهانه دارند، همچون ترمز عمل نمایند (همان).

پیام‌های تربیتی نهج‌البلاغه در ارتباط با مناسبات اجتماعی ناظر به این معنا است. مثلاً: نیکی کردن بیش از اندازه‌ای که درخواست شده است (قصار شماره ۵۹)، نرم‌خویی با دیگران (قصار شماره ۲۰۵)، پاسخ سلام را به نحو بهتر دادن (قصار ۵۹)، دادرسی مظلوم، کفاره گناهان است (قصار ۲۳)، در فکر حاجت‌مندان بودن (قصار ۲۴۹)، داشتن خصلت‌های نیکو (حکمت‌های ۱۰۹، ۲۱۳، ۱۱۸، ۲۱۴، ۲۱۵) کنش متقابل با توجه به روحیات مردم (قصار ۴۷)، تجربه‌اندوزی (قصار ۲۷۴، ۲۸۴، ۳۵۷).

شاید بحث تعلیم و تربیت بیش از شاخه‌های دیگر دانش با موضوع معرفت (knowledge) ارتباط

داشته باشد. معرفت همواره برای انسانی حاصل می‌آید که قدرت و توانایی اندیشیدن داشته باشد، انسانی که بتواند آزادانه به تفکر پردازد.

اصولاً انسان سالم، انسان مسئول است و این مسئولیت، از آگاهی برمی‌خیزد و انسان آگاه انسان مسئول نیز خواهد بود.

وقتی امیرالمؤمنین از «عالم اکبر» در وجود آدمی سخن می‌گوید، یک انسان کامل یا انسان کل را در نظر دارد. انسانی که تجزیه نشده و اجزاء مختلف وجود وی از همدیگر تفکیک پذیرفته‌اند. چنین انسانی همواره در حال تعلیم و یادگیری است، چون سعی در رسیدن به مراتب انسان کامل دارد. این انسان همواره در حال شدن است، سیوررت دائم و حرکت همیشگی.

حرکت دائم، خود زمینه‌ای است برای کسب بیشتر آگاهی‌ها و دانش و به خلاف ایده افلاطون که دنیا را محل فساد تلقی می‌کند، عالم وجود محل حرکت و نمو آدمی و تبدیل شدن او به انسان کامل است. انسان نیازمند تربیت است تا بتواند همواره در تحرك و پویایی به سر برده و به کسب دانش پردازد.

پدیداری شناخت در حیات انسانی از جمله تأکیدهای نهج‌البلاغه است. درک حیات دنیایی با تدبر و تأمل در آن به دست می‌آید و با فهم و درک نسبت به دنیا، بصیرتی فراهم می‌شود که مانع انحراف آدمی می‌گردد. نهج‌البلاغه آدمی را انداز می‌دهد که فریب دنیا را نخورد. حضرت علی علیه‌السلام به فرزند خود توصیه می‌کند که:

«همچون کسانى نباشد که خردهایشان را فراموش نموده و در بیراهه می‌رانند» (نامه ۳۱).

انسان هیچگاه از ابتدا بصیر و خردمند نبوده و با گذشت زمان به بینایی و خرد رسیده است. ارمغان بصیرت برای آدمی همانا اطمینان و یقین است و باور داشتن به مسیری که در آن گام می‌نهد. از نگاه امیرالمؤمنین، آدمی باید سعی در دست یافتن به این اطمینان داشته باشد تا از اشتباه و انحراف به در آید. به علاوه، بصیرت و خرد موجب بی‌نیازی آدمی است (قصار ۳۷ و ۵۱). و امیرالمؤمنین از پیروان خود می‌خواهند که آن را از هر جا طلب کنند و به دست آورند حتی اگر در سینه منافق باشد (قصار ۶۷)

پس هستی، واقعی است که باید شناخته شود و باید اسرار آن آشکار گردد، و این کار توسط شخص و عامل انسانی صورت می‌گیرد تا حجاب‌ها برای او به کناری زده شوند و جهان هستی ظهور بیشتری پیدا کند. شناختی که به وسیله آدمی صورت می‌گیرد، بینایی او را نسبت به جهان هستی افزون می‌نماید و این امر، مسیرها را برای آدمی آشکار می‌سازد و او را از گمراهی‌های می‌بخشد. این رهایی از گمراهی زمانی که امیرالمؤمنین به علم نافع اشاره می‌کند می‌تواند مسیر فرد را در «این جهان» هموار کند. به عبارت دیگر، آدمی برای رهایی از انحراف، سعی در شناسایی نیروهای اصیل نهفته در طبیعت بنماید و شرایط حیات را اعم از طبیعی و اجتماعی آشکار سازد. حتی علم تجربی قادر به رهایی انسان خواهد بود و او را از مسیر انحراف نجات خواهد داد. کشف نیروهای حیات به واسطه سرمایه انسانی و از طریق توانمندی‌های آدمی از او انسان مسئولی خواهد ساخت که تعهدات اجتماعی از مهم‌ترین خصایص آن خواهد بود. کلام امیرالمؤمنین، به طور قطع ناظر به انسان آزاد و آزادی‌های انسانی است. نتایجی که از سخنان امام در باب بصیرت و شناخت به دست می‌آید با توجه به «سرمایه انسانی» است که با موضوع «آزادی» مترادف است.

از سوی دیگر موضوع «توانمندی‌های آدمی» از انسان، موجودی «مسئول» خلق می‌کند که در

عین دارا بودن قدرت، و توان انجام فعالیت‌های گوناگون، واجد «تعهدی اجتماعی» است که به گاه عمل، او را در برابر حقوق دیگران قرار می‌دهد. توان‌مندی‌ها زمانی در آدمی وجود خواهند داشت که نهادهای مربوط به آن، در حیات عینی موجود باشند. نهادهایی که موجبات انتخاب را برای انسان فراهم سازند و اجازه‌گزینش یکی از میان موارد متعدد را به وجود آورند. این کار از طریق انواع سازمان‌ها، گروه‌ها و مجموعه‌هایی که به طور نهادی (Institutional) استقرار یافته‌اند امکان‌پذیر خواهد بود. انسان ذاتاً انسانی مسئول خواهد بود با این شرط که زمینه‌های انتخاب و گزینش از پیش، برای او آماده باشند. امیرالمؤمنین در امر تربیت در ابواب متعدد نهج‌البلاغه به «سرمایه انسانی» توجه داده‌اند و سعی در تبلور «تعهد» در او نموده‌اند. می‌توان به آسانی مشاهده نمود که بسیاری از آموزه‌های تربیتی نهج‌البلاغه واجد بُعد جمعی‌اند و سعی در تربیت فرد در عرصه اجتماعی دارند.

زبان

موضوع زبان از مباحث برجسته در علوم تربیتی، روان‌شناسی، علوم انسانی و اجتماعی است. ارتباطات کلامی امروزه در مباحث جامعه‌شناسی اهمیت ویژه‌ای یافته‌اند و مکاتب مختلفی درباره این پدیده شکل گرفته‌اند. البته مفهوم «حیوان ناطق» از گذشته‌های دور توجه انسان را به خود معطوف نموده است و شاخصه مهم آدمی همانا سخن‌گویی او می‌باشد. این پدیده از نگاه دقیق امیرالمؤمنین به دور نبوده است:

«رب قول أنفد من صول»

«بسا گفتار که از حمله و هجوم، برنده‌تر است».

امروزه سخن‌گویی، ما را وارد عرصه «کنش‌های ارتباطی» می‌کند و گفته می‌شود که آدیان با سخن‌گویی و استفاده از کلام به ارتقاء سطح اجتماعی و نیز توسعه (development) می‌پردازند. جوامعی که قادر به استفاده بیشتر و بهتر از زبان و نمادهای گفتاری باشند وسعت و گسترش زیادتری می‌یابند. به عبارت دیگر، علم و دانایی، در جامعه‌ای جریان می‌یابد که پدیده‌های زبانی در عرصه تعلیم و تربیت به نحو سامان یافته‌تری مورد استفاده قرار گرفته باشند. حتی گفته شده است که ارتباطات کلامی خود موجد «ذهن جمعی»‌اند (G.H.Mead, Mind, Self and Society, 1934, 1-15)

جریان علم در جامعه به واسطه تضارب آراء خواهد بود و این امر در دنیای جدید زمانی میسر است که ابزارهای برقراری ارتباط مهیا باشند. رسانه‌ها و انواع ابزارها و وسایل ارتباطی، راه برخورد آراء و توسعه افکار را فراهم می‌آورند و دنیای امروز برای پیشرفت، بیشتر به دنیای اطلاعات تبدیل شده است. حتی شاید بتوان وجود جنگ سرد، جنگ رسانه‌ای و غیره را از این حیث تبیین نمود.

در هر حال، سخن‌گویی و استفاده از پدیده‌های زبانی و گفتاری به مفاهیم تازه‌ای نظیر «گفتمان»، «گفت‌وگو»، «مفاهمه» و ... دامن زده است و سرانجام این گفتمان‌ها هستند که باید مورد «تحلیل» قرار گیرند. همه این زمینه‌ها در طریق علم و آگاهی بیشتر قرار دارد و جامعه تعلیم یافته را به نحو شایسته‌تری در جهت پیشرفت هدایت می‌کند.

در نهج‌البلاغه در زمینه استفاده شایسته از زبان، با تعبیری مواجه می‌شویم که می‌توان عنوان «سنجیده سخن گفتن» را بر آن‌ها نهاد، مانند:

انسان تحت زبان خود پنهان است (قصار ۱۴۰)

چون عقل و خرد به مرتبه کمال رسد گفتار کم گردد (قصار ۸۶)

سخن بگویند تا شناخته شوید (قصار ۳۸۴)

زبان خردمند پشت دل اوست و دل احمق پشت زبان اوست (قصار ۳۷۴)

هر که پر گوید خطا و اشتباه بسیار کند (قصار ۳۴۱)

همچنین کلمات قصار ۲، ۵۹، ۲۸۱، ۳۷۳، ۳۹۴ و ... می‌توانند از این حیث حاوی پیام‌هایی باشند. این سخنان، آدمی را به نحو عقلایی و منطقی وارد زندگی اجتماعی می‌کنند و به عبارت دیگر، زمینه‌های اجتماعی شدن (socialization) او را فراهم می‌سازند. حضور اصولی و منطقی آدمی در زندگی اجتماعی زمینه رشد علم و آگاهی را در جامعه ایجاد کرده و سرانجام رشد و توسعه در حیات اجتماعی و اقتصادی رخ می‌دهد.

سرمایه اجتماعی و توانمندی‌های انسان که از آدمی شخصیتی آزاد و مسئول می‌سازد تنها از طریق همین فرآیند قابل حصول خواهد بود. در غیر این صورت، انسان موجودی ناآگاه و غیرمسئول است، که البته در زندگی جمعی، تصور تعهدی نیز نخواهد داشت.

تغییر اجتماعی

موضوع تعلیم و تربیت باید در آن فرآیند انسانی که سرمایه انسانی و توانمندی‌ها مطرح هستند ملاحظه شده و آدمی را چونان یک کل مورد بررسی قرار دهد. دو مبحث تربیت و تعلیم نمی‌توانند از هم تفکیک شده و به صورت مجزا ملاحظه شوند. انسان مسئول، توانایی حل مشکلاتی را دارد که در فرآیند حیات با آن‌ها مواجه می‌شود. حل کردن مسایل جاری در برابر انسانی قرار دارد که مشکل از جسم و روح است. وقتی آدمی بیمار می‌شود، روحیه حل بسیاری از مسایل را نیز از دست می‌دهد. امیرالمؤمنین همچون یک مربی کارآموده به تربیت فرزند می‌پردازند. اصولاً تربیت چیزی نیست که از خارج به فرد اضافه شود یا بتوان آن را به فرد تلقین و تحمیل کرد، بلکه نتیجه کوشش‌های رهبری شده فرد است [شعاری‌نژاد، علی‌اکبر، ۱۳۷۰، ص ۱۳۳].

آنچه با توجه به این تعریف از تربیت اتفاق می‌افتد، همانا شکوفایی استعدادهای انسان است که توسط تربیت و با کمک مربی، در فرد پدید می‌آید. تربیت لزوماً باید انسان را به آگاهی مسلح نماید و نه آنکه او را در بیراهه رها سازد یا فرد، خود را ناتوان از درک و فهم بیابد.

«فلیکن طلبک ذلک بتفهم و تعلم، لا بتورط الشبهات و غلو الخصومات»

[پیشین، ن ۳۹]

«باید خواست تو در آن، طلب فهم و تحصیل علم و دانایی باشد. نه آنکه در شبهات

افتاده، در جلدل و زرد و خوردها فرو روی.»

از طرف دیگر تربیت تجربه‌اندوژی از بیرون است. «دادن و گرفتن» در امر تربیت، با هم وجود دارند. فرد فقط مهارت کسب نمی‌کند بلکه می‌کوشد بر محیطش نیز اثر بگذارد [شعاری‌نژاد، همان، ص ۱۲۹].

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که تربیت موجب تغییر خواهد بود. این تربیت آثار خود را در دنیای خارج بر جای خواهد نهاد و توسط «عامل انسانی» منجر به دگرگونی حیات اجتماعی خواهد شد. این ویژگی در پیام‌های تربیتی نهج‌البلاغه به وضوح قابل مشاهده است. امر تربیت فردی زمینه‌ساز پدیداری تربیت اجتماعی و سرانجام دگرگونی اجتماعی خواهد بود. در اینجا نکته مهم توجه به سرمایه انسانی و توانمندی‌های او است و دگرگونی اجتماعی اصولاً توسط عامل

انسانی پیشنهاد می‌شود و نه به عنوان پدیده‌ای خارج از اراده و اختیار انسان‌ها. بنابراین، با توجه به دیدگاه امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه تربیت که امروزه از آن به آموزش و پرورش (Education) تعبیر می‌کنند، با ملاحظه امر بیرونی و کسب تجربه از واقعیات حیات جمعی کسب می‌شود و به شکوفایی نیروهای درونی آدمی منجر شده و این شکوفایی استعدادها، به طور مستمر به بازسازی شخصیت فرد می‌پردازد و سرانجام آنکه، بازسازی‌های مداوم شخصیت انسان زمینه لازم را برای تغییرات بیرونی فراهم می‌آورد.

دگرگونی‌های شخصیتی و بازسازی آن، شرایط حضور فعال فرد را در زندگی اجتماعی ایجاد می‌نماید و این حضور فعال بطور مداوم بازتولید می‌شود. ارتباطات انسان‌ها در یک دنیای اجتماعی موجبات تعالی اندیشه و تفکر را در فرآیند کنش‌های ارتباطی به ارمغان می‌آورد و افعال آدمیان همواره تصحیح می‌گردد. به عبارت دیگر، اشخاص، خود به اصلاح کنش‌های خود می‌پردازند چراکه آن‌ها در ارتباطات مداوم و مستمر با دیگران قرار دارند. سیر مداوم این روند باعث شناخت بیشتر افراد از معنا و مفهوم حیات جمعی شده و به «تعهد اجتماعی» می‌انجامد. زیرا افراد مختلف به واسطه برخورداری از تربیت، خصلتی جمعی یافته و از شخصیت ویژه‌ای برخوردار می‌شوند که آن‌ها را واجد تجربیات زیادی خواهد نمود. این تجربیات برآمده از تاریخ و جامعه حاضر، از انسان‌ها عناصری اجتماعی می‌سازد که هر یک دارای درک و فهم جمعی خواهند بود و مجموعاً «تفکر جمعی» را شکل می‌دهند. اگر دیدگاه مورد نظر امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه با کنکاش و دقت بررسی شوند و در کنار یافته‌های بشری در طول زمان قرار گیرند واجد چنین درکی خواهند بود. مفاهیم برجسته‌ای که در این زمینه مورد توجه قرار می‌گیرند واجد چنین درکی خواهند توانایی‌های فردی، تجربه، ملاحظه و دقت در دنیای بیرون و ملاحظات تاریخی، مشارکت در تجربه جمعی، مشارکت در فهم و درک جامعه و ...

با توجه به مطالب بالا، راه برای این اظهار نظر هموار می‌شود که در صورت تحقق شرایط مورد نظر نهج‌البلاغه که تا حدی به آن‌ها پرداخته شد، می‌توان انتظار تشریح مساعی و همکاری در بین آحاد جامعه را داشت. اصولاً پدیده مشارکت زمانی رخ می‌دهد که انسان‌ها از درون، آمادگی و اراده لازم را برای حضور در جامعه تحقق بخشند و تا زمانی که آدمیان خود نخواهند، تغییری به وجود نخواهد آمد.

تمدن

تمدن مسیحی: سخن امیرالمؤمنین در باب خرد و عقل در زمانه‌ای مطرح می‌شود که در آن سوی آب‌های مدیترانه و در اروپای قاره‌ای، جهل حاکم است. کلیسا و دستگاه پاپ به نام دین مانع هرگونه تفکر و اندیشه‌ورزی شده‌اند. اتفاقاً در این عصر که آن را قرون وسطی می‌نامیم، ایمان مقدم بر عقل است و عقل مادون ایمان است. آدمی ابتدا باید به تعالیم مسیح ایمان بیاورد و سپس از عقل در جهت استقرار و اثبات آن استفاده کند و شک و شبهه را برطرف نماید. در این عصر ایمان بر فراز عقل ایستاده است و به آن حکم می‌رانند. عنصر «شناسایی» در قرون میانی مسیحی از استقلال برخوردار نیست بلکه این شناسایی از طریق ایمان مسیحی و توسط حواریون حضرت عیسی (ع) از پیش انجام گرفته است. در نتیجه، لزومی به استفاده از عقل به منظور درک و شناخت وجود ندارد. جهان و آنچه مربوط به آن است از پیش شناخته شده‌اند. آدمی اشرف مخلوقات است و به زمین

مسطح و ثابت، حکمرانی می‌کند. آنچه آدمیان به آن حاجت دارند همانا رستگاری است. انسان‌هایی که دست به خون پیامبر آلوده‌اند و او را به قتل رسانده‌اند اینک تنها امیدشان، عمل به تعالیم و آموزه‌های او است تا شاید به نجات و فلاح برسند. کلیسا از انسان مسیحی عبادت و استغفار می‌طلبد تا او بخشوده شود و با امیدواری، راه بهشت برای او هموار گردد. پدیداری شک و تردید در ایمان مسیحی و در سخنان حواریون زایل شدن امید به رستگاری خواهد بود.

استواری ایمان مؤمن مسیحی در قرون میانه از اهمیت به سزایی برخوردار است. جهان مسیحی یک جهان کامل است و عنصر ایمان در آن از عناصر اصلی است. انسان ابتدا باید ایمان بیاورد، سپس از عقل برای اثبات آن ایمان استفاده کند. شک و تردید باید زایل شود، شبهه باید زدوده گردد و از میان برود تا مبدا جای ایمان را تنگ نکند. بنابراین، اگر تردید پدید آید حتماً پدیده‌ای نادرست و اضافی است که باید از میان برداشته شود، شک هیچ‌گاه اصالت ندارد و همواره باید زدوده گردد. انسان امیدوار به رستگاری در آخرت، انسانی است با ایمان راسخ به تعالیم مسیح و هر آنچه غیر از خدا و ایمان به او در انسان پدید آید، فرعی و انحرافی است و باید از میان برود. بدیهی است که عقل در این عرصه، جایگاه اصیل نخواهد یافت و انسان ظلوم و جهول که اتفاقاً با خوردن میوه ممنوعه از بهشت نیز رانده شده است مجاز به استفاده از دریافت‌های خود برای رستگاری نخواهد بود.

بدین‌سان، انسان مسیحی در قرون وسطی می‌آموزد که دست از اندیشه‌ورزی و تفکر بشوید و به سخنان انسان‌های دیگری که در طول تاریخ آموزه‌هایی را پیش رویش نهاده‌اند گوش سپارد تا به فلاح برسد. این نحوه از تفکر مسیحی البته به بی‌خبری و سکون می‌انجامد، چراکه برای انسان و مسئولیت و اندیشه او ارجحی نمی‌شناسد. بنابراین، تمدن مسیحی در طول تاریخ استقرار خود، با قرون تاریک (Dark Ages) مواجه می‌شود که حقیقتاً دوران بی‌خبری و رکود و سکون است. تاریخ هیچ‌گاه مواجهه کلیسا و دادگاه تفتیش عقاید آن را با گالیله و مجبور ساختن او به صرف نظر کردن از عقایدش فراموش نخواهد کرد (همپشیر، ۱۹۵۶، م: سعادت‌نژاد، ص ۴-۳۲).

همان‌طور که گفته شد، علت این امر در بی‌توجهی به اندیشه و خرد است. رکن اساسی بشر تفکر و تدبر او است تا از این طریق به ساختن جهان و جامعه خویش پردازد. سلب این رکن از حیات بشر، ناگزیر به رکود و تحجر می‌انجامد که حداکثر میدان تفکر را در مسیحیت، بحث درباره خون پای مسیح، نحوه قرار گرفتن او روی صلیب، چگونگی قرار گرفتن پای ایشان و ... می‌داند.

تمدن اسلامی: قرن هفت میلادی که اروپای مسیحی غرق در چنان مباحث بیهوده است، با ظهور یک پیامبر از جنوب آبهای مدیترانه مصادف می‌شود. تمدنی نو بر پایه عقل و تفکر که خود از «وحی» و «کتاب» مایه می‌گیرد بنیاد نهاده می‌شود. کتاب مسلمین حاوی مطالب کثیری در باب تفکر و اندیشه است و راه را برای انسان آزاد، مسئول و توانا هموار می‌سازد. با گذشت زمان و استقرار هسته راستین دین، تمدن عظیمی استوار می‌شود که امواج آن شرق و غرب عالم را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. امیرالمؤمنین تربیت یافته این مکتب تمدن‌ساز است که قطعاً نمی‌تواند به عنصر خرد و تفکر در حیات دنیایی بی‌توجه باشد.

تمدن اسلامی برخلاف تمدن مسیحی مسیر دیگری را پیموده و به واسطه وجود همان هسته نخستین، یعنی «کتاب»، قدرت شگرف خود را نشان داده است. نهج‌البلاغه و دیگر سخنان امیرالمؤمنین می‌تواند ادامه هسته تمدن‌ساز اسلام باشند چراکه به عنصر تفکر، خرد، اندیشه و تدبیر توجه بسیار نموده‌اند. دقت در مضامین نهج‌البلاغه آدمی را به سمت اندیشه‌ورزی سوق می‌دهد

و آزادی، مسئولیت، و مشارکت جمعی را در او بیدار می‌سازد. همه این‌ها، البته زمینه دگرگونی اجتماعی را که باید توسط فرد محقق شود، فراهم می‌سازد.

توجه به تاریخ

کلام امیرالمؤمنین حاصل ماهیت فرهنگی و تمدنی خاص شرایطی است که ایشان در آن می‌زیسته‌اند. منظور از این سخن، روحیات ویژه‌ای است که برخی آدمیان را وامی‌دارد که با تدبیر و اندیشه، به «شناخت» دست یازند.

«اگرچه من با پیشینیان زندگی نکرده‌ام اما به گونه‌ای در آنان نگرسته‌ام و آن‌ها را به نحوی شناخته‌ام که گویی با آنان بوده‌ام» (نهج البلاغه نامه ۳۱).

داشتن تجربه زیسته (lived experience) از شناخت آدمیان درباره دنیای بیرون به دست می‌آید. ماهیت فرهنگی و تمدنی، امیرالمؤمنین را در جهاتی هدایت کرده که با تعمق در حالات انسانی به شناخت جمعی از احوال آنان نایل گردد. این شناخت با تدبیر در تاریخ به دست آمده است که همچون تجربه زنده برای او هستی یافته است. چنانکه کارل مانهایم در طرح «جامعه‌شناسی شناخت» آن را به مثابه متد پژوهش جامعه‌شناختی - تاریخی درباره پیوند وجودی فکر می‌داند که در مقابل انسان ظاهر می‌شود [آشتیانی، ۱۳۸۳، ص ۶۷].

تربیت دینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حاکی از پیروی عقل و استفاده از آن در جریان تاریخ است. روش حضرت علی (ع)، خواننده را به سوی افسون و حیرت‌افزایی در تاریخ به سمت عقب نمی‌برد بلکه سعی در استفاده روش مند از عقل در مسیر جریانات تاریخی دارد تا با افزودن بر شناخت آدمی، تاریخ را بر او بنمایاند. نمایاندن تاریخ در این میان یک بعد تربیتی می‌یابد که ایشان با فرزند خود سخن می‌گویند و جایگاه، گذشته، حال و آینده او را نشان می‌دهند. مجموعه این مسیر حرکت آدمی، بر بنیاد شناخت، منطوق و عقل قرار دارد.

در این جا، وقتی سخن از معقولیت در کلام امیر گفته می‌شود، بدان معنا است که موضوع مورد بررسی امام، همین جهان محسوس و ملموس است که برای شنونده بازنموده می‌شود. بنابراین، دیدگاه امیرالمؤمنین دریافت عینیات اجتماعی و واقعیات تاریخی در جریان زندگی انسان است. اساساً شناخت زمانی صورت می‌گیرد که در آن درک و تفهم و معنا وجود داشته باشد و از سوی انسان درک شده باشد. وقتی امیر درباره تاریخ سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد که اگرچه با ایشان نبوده، اما گویی با آن‌ها زندگی کرده است و آن‌ها را درک کرده و اوضاع و شرایط آن‌ها را فهمیده است.

علی (ع) در سیر تاریخ، درست را از نادرست شناسایی کرده و آن‌ها را از هم تشخیص داده است. این سخن امیر از آن رو اهمیت دارد که حایز معرفت‌شناسی ویژه‌ای است که می‌توان آن را تحت عنوان مکتب معناگرا مورد توجه قرار داد. داوری بدون ارزش نهادن بر واقعیت تاریخی و بهره‌برداری از نتایج این داوری. غور در تاریخ، درک احوال گذشتگان و بهره‌برداری از آن‌ها به نحوی که برای زمان ما، سودمند افتد و مفید فایده باشد. «درک واقعیت زندگی پیرامون ما که در آن قرار گرفته‌ایم، در ویژگی خاص آن» [آشتیانی، منوچهر، ۱۳۸۳، ص ۱۵۹].

چنین نگاهی به جهان و تاریخ که از راه توجه به واقعیت حوادث و معانی آن‌ها وارد می‌شود از آن نگاه پوزیتیویستیک (positivistic) فاصله بسیار دارد. درک و فهم واقعیات زندگی انسان و

عینیات اجتماعی و در واقع، آنچه امام برای دیگران از جمله فرزند خود به عنوان مقوله‌ای تربیتی مطرح می‌کند تعبیری عمومیت یافته است، بدان معنا که از ذهن یک شخص تنها به در آمده و جنبه عام و همگانی یافته است، یک ویژگی بین‌الذهانی و بین فردی. سخنی که واقع‌گرایانه است و به حیات و زندگی اجتماعی انسان نزدیک می‌باشد.

بطور خلاصه، درک و فهم پدیده‌ها بسیار اهمیت دارد و این مفهوم در تعامل بین «عقل و جامعه» حاصل می‌شود.

انسان مدبر و جستجوگر می‌تواند از لابلای تاریخ به علم دست یابد. چراکه وجوه اشتراک فراوان در «تاریخ» و «علم» وجود دارد. «تاریخ از میان علایق انسان‌گرایانه‌ای که بدان متکی هستیم، پلی به سوی علم می‌زند. چراکه آگاهی تاریخی نه تنها مبین وحدت تاریخ که مبین وحدت دانش نیز هست [برونوفسکی، م: کامبیر عزیز، ۱۳۷۶، ص ۱۱].

علم حوزه‌ای بیکرانه دارد و در فرهنگ انسانی جریان می‌یابد و گسترده می‌گردد. اگر از این حیث به عالم بنگریم همگان در مسیر تربیت و عالم شدن قرار می‌گیرند.

امیرالمؤمنین با آموزه‌های خود همواره در صدد تعلیم و پرورش آدمیان است چون به این نکته توجه دقیق دارد که همگان توانایی یادگیری و عالم شدن را دارند. ایشان سعی در این بیدارسازی دارد. حاصل تلاش دانشمندان به واسطه آثار متقابل فرصت‌ها و شخصیت افراد است. ساختار علم قابل انتقال است ... علم تجربیات مشترک آدم‌ها را می‌کاود و به دست آدم‌ها ساخته می‌شود [همان، ص ۲۳].

جمع‌بندی

برای درک تاریخ و سخنان تاریخی، باید قدرت فهم و درک گوینده سخن را دریابیم. این کار با نزدیک کردن افق دید، با افق دید گوینده آن سخنان امکان‌پذیر می‌شود. در غیر این صورت درک ما نسبت به گذشته در خطر قرار خواهد داشت، و به عبارت دیگر، باید جهان - زیست‌نویسنده یا گوینده یک متن کهن تعریف شود. شناخت معاصران آن شخصیت و قرار دادن سخنان او در آن متن، کمک مؤثری به ما می‌نماید تا به درک و تفهم برسیم. یافتن عقلانیتی که گوینده متن از آن برخوردار بوده است، افق اندیشه آن شخصیت را برای ما باز می‌نماید. این کار البته نیازمند مطالعات گسترده تاریخی است. نگارنده در این مقاله سعی نموده است که بین سخن امیرالمؤمنین با یافته‌های عصر، آمیزشی پدید آورد تا به درک سخن امیر نایل آید. اگر قرار باشد گفته‌های نهج‌البلاغه صرفاً بازگو شوند، حاصلی جز تکرار نخواهند داشت. درک و برداشتی تربیتی از کلام امیرالمؤمنین با فهم امروزی آن سخنان امکان‌پذیر خواهد بود.

مفاهیم تازه‌ای مثل «سرمایه انسانی» و «توان‌مندی» باید در کلام امام جستجو شوند و سعی در نزدیک‌سازی و مطابقت به عمل آید. درک معنایی که امام علی (ع) از موضوع «انسان» به دست می‌دهند باید با مفهوم امروزی انسان به نحوی نزدیک شود و سپس مفهوم مورد نظر ایشان دریافته شود. به عبارت دیگر، لازم است کنکاشی صورت بگیرد تا آنچه امام (ع) از انواع مفاهیم طرح می‌نمایند با دانسته‌ها و یافته‌های امروزی تطبیق داده شوند و معانی تازه‌ای از آنها استخراج گردد که در این صورت راه برای مباحث جالبی گشوده خواهد شد.

نگارنده در این مقاله سعی نمود تا با استفاده از سخن امام، نشان دهد که در نهج‌البلاغه در ارتباط

با بحث تربیت می‌توان به رویکردی جمعی رسید. اصلاح فرد اصلاح جامعه را به دنبال خواهد داشت. آدمی واجد سرمایه‌ای است که به موجب آن، دارای قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب از میان گزینه‌های متعدد است. از این رو، وی دارای «مسئولیت» خواهد بود و به دنبال آن دیگر نخواهد توانست به هر اقدامی دست بزند. زیرا انسان در این حالت دارای تعهد نیز خواهد شد؛ و در یک نگاه جمعی، این تعهد برای همگان وجود خواهد داشت. در نتیجه، سرمایه انسانی و توان‌مندی، ما را به «تعهدات اجتماعی» می‌رساند. دقت در آموزه‌های نهج‌البلاغه نشان می‌دهند که در زمینه‌های تربیتی، شخصیت آدمی به نحوی شکل می‌گیرد که بتواند در حیات جمعی، به ایفای نقش بپردازد.

در بحث از اجتماعی شدن فرد، زبان به کمک انسان می‌آید و با تبلور و گسترش اندیشه‌ی وی، راه حضور اجتماعی او را هموار می‌سازد. حتی به واسطه گسترش زبان و تسلط بر گفتار و کلام، اندیشه‌ورزی او تقویت می‌گردد و انواع نمادها به او یاری رسانیده تا راه تفکر بیشتر در جامعه هموار شود. در حقیقت، رشد زبان، به رشد شخصیت آدمی می‌انجامد.

از مباحث مطروحه می‌توان به این نتیجه نیز رسید که تغییر اجتماعی توسط استقرار شرایط پیش گفته حاصل خواهد شد. چراکه تغییر پدیده‌ای صرفاً بیرونی نیست و از درون آدمی و توسط شخص به وجود می‌آید.

از این رو، باید گفت که تغییر اجتماعی در پی تغییرات فردی و تغییرات انسانی رخ می‌دهد. اگر آدمی قادر به تغییر درون بشود، سپس به تغییر بیرون نیز توانا خواهد شد. آزادی، مسئولیت، تعهد و مراودات اجتماعی که به واسطه زبان صورت می‌گیرند به تدریج زمینه‌های تغییرات بیرونی را به وجود می‌آورند. تربیت باید قادر به ایجاد این شرایط و زمینه‌ها باشد. در نتیجه وجود این شرایط، هر عضو تربیت یافته اجتماع، به عنوان عنصری فعال در عرصه جمعی نیز ظاهر خواهد شد و در فعالیت‌های جمعی «مشارکت» خواهد نمود زیرا انگیزه لازم، به واسطه مسئولیت‌ها و تعهدات اجتماعی در وی پدید خواهد آمد.

ناگفته پیداست که این قبیل سخنان که درباره انسان و سرمایه انسانی در نهج‌البلاغه ثبت شده‌اند قدرت تمدن‌سازی یافته‌اند. بالعکس، به دلیل اشتباهاتی که از روز اول در دین مسیح پدیدار شد چنین هسته‌ای در آن شکل نگرفت و تمدن قرون وسطی موجب عقب‌ماندگی انسان عیسوی شد. تمدن اسلامی به واسطه تعلیمات ویژه‌ای که در جهت تأکید بر تبلور عنصر شناسایی و جدی گرفتن شک و تردید و ارج نهادن بر خرد و تفکر، در آن ظاهر شد، قدرت تمدن‌سازی را در خود پرورش داد.

این همه، بدون تدبیر در تاریخ به دست نمی‌آید. بدون داشتن درک تاریخی از اوضاع و احوال زمانه، هیچ‌گاه تسلط بر زمان حال پدیدار نمی‌شود. شناخت اجتماعی - تاریخی می‌تواند پیوندی میان افکار برقرار ساخته و آن‌ها را به هم نزدیک سازد و امر شناسایی را برای انسان میسر نماید. توجه به تجربه تاریخی نیز در توصیه‌های امام به چشم می‌خورد و ایشان در تربیت فرزند به داشتن چنین بینشی سفارش می‌کنند. از این طریق، آدمی می‌تواند در تجربه دیگران سهیم شده و توسط آگاهی، به واقعیات دست یازد تا از جمود و تعصب اجتناب بورزد.

فهرست منابع

الف - فارسی

- الماسی، محمدعلی، تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران، تهران: امیرکبیر، چ ششم، ۱۳۸۱.

- رضی، سید محمد، *تهج البلاغه*، ترجمه و شرح فیض الاسلام
 - بانامور، تی. بی، *جامعه شناسی*، م: سید حسن منصور و سید حسن حسینی کلجاهی، تهران: شرکت
 سهامی کتاب های جیبی، چ سوم، ۱۳۵۷.
 - سن، امرتیا، *توسعه یعنی آزادی*، م: محمد سعید نوری نائینی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.
 - شعاری نژاد، علی اکبر، *فلسفه آموزش و پرورش*، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۰.
 - همپشیر، استوارت، *عصر خرد، فلاسفه قرن هفدهم*، م: احمد سعادت نژاد، تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۵.
 - آشتیانی، منوچهر، *ماکس وبر و جامعه شناسی شناخت*، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳.
 - برونوفسکی، جیکوب، *حقل سلیم علم*، م: کامییز عزیزی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
 - فروغی، محمد علی، *سیر حکمت در اروپا*، تهران: کتاب فروشی زوار، ۱۳۴۴.

ب- انگلیسی

- Sen, Amartya, *Rationality and Freedom*, Harvard univ. press, second printing: 2003.
 - Myers, David G., *Social Psychology*, sec. Ed., Mc Graw Hill International Editions, 1988, Singapore (Donald Campbell).
 - Mead, G.H, *Mind, Self and Society*, 1934.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی